

زخمه‌های تماشا

سعید عبداللہی

زخمه‌های تماشا

(شعر ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸)

سعید عبداللہی

(س.ع. نسیم)

سعيد عبداللهى (س.ع. نسيم)

زخمه‌هاى تماشا

(شعر ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸)

ویرایش و انتشار: فروردین ۱۴۰۳

عنوان نامه

شعر سال ۱۳۹۷

- ۱۱ وز نو آدمی / خواهرانم، برادرانم
۱۲ تبعیدی / شکست فاصله
۱۳ جهل شقاوت است / فرشته گان غمگین
۱۴ شیر ژانم؛ سه تار من
۱۶ رباعی / پاداش / پله ها
۱۷ باور کن!
۱۸ به خاطراتت بگو
۱۹ خدنگ عشق / موج نت ها
۲۰ نشانی
۲۱ لرزه های دل وطن
۲۲ مصاف / در باغ بی برگی جهان
۲۳ موسیقی شب شکاف / با یاد استاد جلیل شهناز
۲۴ گنجشک نگران / آبشار
۲۵ مرثیه برای فلق و شفق
۲۶ شکوفه های سوگین
۲۷ قرار با عشق / پرسش های دنباله دار
۲۸ قاصدک ها در ماه / دایره مینا
۲۹ هنوز این جا / رد پا
۳۰ برگرد
۳۱ در وصف دختر کی
۳۳ نامه یی از ماهک

- ۳۵ راه‌ها؛ معبر تفکر و شعر
۳۶ برای تو / عاشقانه
۲۷ حسرتا...مادرانه
۳۸ ناگهان تماشا / معصوم نازنین
۳۹ تو می‌آیی
۴۰ در صفیر تلخ خبرها
۴۱ دخترک گیتار و سگ تماشا / پری غزل
۴۲ طرح / فلات مغموم
۴۳ کودک واکس زن / پریشان‌خوابی نه!
۴۴ کفاف زیبایی / نشانی تو
۴۵ تو کجایی
۴۶ جهان سوم
۴۷ خانه‌ی دوست / طرح
۴۸ پیر زنی فقیر با عصا در خیابان
۴۹ من بد
۵۰ بی‌بازگشت
۵۱ مشق کودک خیابانی بر سنگفرش
۵۲ خواب دیوار برلین ایران
۵۳ دست نگهدار
۵۵ سبد کوچک جهان / مردی سکوت را تاراند
۵۶ با زمین و شهرها چه توان کرد؟
۵۷ شعر را صدا کن
۵۸ قاصدک
۵۹ یلدا
۶۰ نیایش درخت عور
۶۱ همراه شو عزیز
۶۳ عبور پرتوهای طلوع از توری حصارها
۶۴ تلاقی دریا و درخت و نگاه

- ۶۵ شناسا / شبگیر شیفته
 ۶۶ شکفتن / برف‌ها
 ۶۷ بی‌جاه و بی‌رام
 ۶۸ شمایل یاد
 ۷۰ مثلث معاصر / دکتر محمد مصدق
 ۷۱ دو یار قدیمی

شعر سال ۱۳۹۸

- ۷۵ دو برنای دل
 ۷۶ اینک باران هزاره‌های بغض
 ۷۸ ارکستر
 ۷۹ زمزمه با ساقی داد
 ۸۰ مام مهرآیین دل‌خونین
 ۸۲ آدرس
 ۸۵ توی رؤیای کدوم رنگین‌کمانی؟ / حسرتی
 ۸۶ برای دو یار
 ۸۷ جواب واژه‌ها
 ۸۸ نشانی
 ۸۹ چپستی آدمی
 ۹۰ رویش از سنگ / معراج فقر و نماز تبر
 ۹۱ رد پای دلتنگی
 ۹۲ در سوگ نجابت شعر
 ۹۳ بوسه‌های نور و درخت / طرح
 ۹۴ هنر عشق ورزیدن
 ۹۵ پرسش
 ۹۶ تمنای بارش / مرا ببر
 ۹۷ چنین گفت آزادی
 ۹۸ شکوه نجیبانه‌ی پاییز

- پاییزانه ۹۹
- مشق فقر بر تخته سیاه / زنان به زندگی برگشته اند ۱۰۰
- مادران ۱۰۱
- جهان جوان / زمین را صدا کن ۱۰۲
- هدیت پاییز / پاییزهای آوای دوست ۱۰۳
- چیست عشق به آزادی؟ ۱۰۴
- هنوز... / سباط و بساط ۱۰۶
- فهم ناگزیر شاعر ۱۰۷
- واژه های نیک ۱۰۹
- یلدایی ها / برگرد ۱۱۰
- فاجعه ۱۱۱
- کارت دعوت ۱۱۳
- قدرت واژگان / شکست حصار ۱۱۵
- وقار برف ۱۱۶
- شناسنامه مقتول / خجلت باغبان ۱۱۷
- تمرین رهایی ۱۱۸
- سفر ممنوع / نی آب ۱۱۹
- مغنایس / آواز و رقص کودکان با سازهای چوبی ۱۲۰
- بر تصویر کودک آفریقایی / پله های دانستن ۱۲۱
- پرنده ی رهایی ۱۲۲
- پیشواز بهار ۱۲۳
- روزی برسد... ۱۲۴
- تویی امید سپید ۱۲۵
- گفت و گو با راز زیبایی / آی...! ۱۲۶

شعر سال ۱۳۹۷

وز نو آدمی...

شعر

فتح زندگی ست

و اینش

سُفتن حرمت آدمی ست

به کارگاه واژه سازی

و آنک / میلاد انسانی...

۱۲ فروردین ۹۷

خواهرانم، برادرانم

این برگ های سپید

این لحظه های سمج

این ژاله های کِلْک

خواهران من اند

برادران من اند

تبار دنباله دار اندیشه یی

تا توفان های فراموشی

به تپاول باغ و راغش

دست نیارند.

۱۲ فروردین ۹۷

تبعیدی

تبعیدی ام

تبعیدیِ واقعیت جهان زاد

تبعیدیِ ناگزیر آب – باریکه‌ی نان پرور

تبعیدیِ سطح دوران خارزار سانسور

تبعیدیِ سکوت گورزیست آدمی!

۱۲ فروردین ۹۷

شکست فاصله

سنگ نور به شیشه‌ی شب

می‌زنم که بشکنم

سکوت این قافله.

توی فکرم که بسازم

پلی تا صدای تو...

ای شکست فاصله!

۱۲ فروردین ۹۷

جهل، شقاوت است

بسیار که خویش را بخشیدم
با سر کتابی که مادر بزرگ گشود
و دانستم:

جهل

شقاوت است...

۱۳ فروردین ۹۷

فرشته گان غمگین

فکر حوریان بهشتی نباش!

این جا چه بسیار

فرشته گان غمگین

بر زمین و

میهن و

نگاه و شعرت

پرپر می شوند...

۲۲ فروردین ۹۷

شیر ژیانم؛ سه تار من

نجوای جلوه‌های جهانم سه تار من
محبوبِ خوبِ پیر و جوانم سه تار من

هر دم که واژه نیست زبان جمال یار
باشی تو ترجمان زبانم سه تار من

راز سپهر و خاک، نیوشم ز نای تو
با من بگو ز شوق نهانم سه تار من

در های‌های گریه‌ی عشق و فراق یار
بنشان مرا - تسلی جانم - سه تار من

تا سرکشد ز آتش تو شعله‌ی خیال
سرمی‌کشی ز طور بیانم سه تار من

چون سر نهم به شانه و بالین خاطره
آیی به پشت پلک شبانم سه تار من

دیدم سرشک باد به دامن میهنم
ای داد ژاله‌های دمانم سه تار من...!

نی‌های سر بریده نی‌ستانشان کجاست؟
شیر ژیان نعره‌ستانم سه تار من

تا هست این جهان به فغان و زمین به آه
آیی به داد آه و فغانم سه تار من

شعری نشد که بوسه نگیرد ز نای تار
ای ماهروی کلک روانم سه تار من

بگذشت عشق، نشد صید واله‌بی
شیدایی همیشه جوانم سه تار من

هم لاله و شقایقِ بس سال‌های سرخ
هم یاسمین و یاس زمانم سه تار من...

رباعی

عمری به جهان سپیده می کاشتمی
افسوس که شام تیره برداشتمی
آورد که سپیده ها گشتم و شب
در بزم چنین... ستاره افراشتمی..

۲۹ فروردین ۹۷

پاداش

شاد باش!
بگذار استواری ات
غرور زمین را
زیر گام هایت بگسترده...

پله ها

این پله ها که مرا تا تو می برند
نجوای پای تو و بوسه ی زمین...

۲ اردیبهشت ۹۷

باور کن!

اعجازی برای چشمانت
رنگین کمانی به جای پل های شکسته ات
سخنی برای نیوشیدن
وسعتی نا کرانمند برای بودن
آشیانه ی افق هایی برای هجرت عشقت.
باور کن
اینک
این زمین توست...

۳ اردیبهشت ۹۷

به خاطرات بگو...

سر از خرابه‌های زمین بردار
فراز زخم‌های غمگن خاک
شاید
فلات جلوه‌گری‌های شاد هم باشد.
به خاطرات تبعیدی‌ات بگو
از قطب تبعیدی زمین باز آی
این سوی هم
مراتع رؤیاهای آزاد
دنبال عشق‌های مهاجر می‌گردند.

خدنگ عشق

هان!

قاصدک‌های زمین!

بال کدام رؤیا را

– در آسمان موج کدام خاطره –

با حواس پنجگانه‌ی موسیقی تان

به سراغم می‌آورید؟

خدنگ رقصان کدام عشق

جانم را

با پرهای تان دوخته است؟

۱۰ اردیبهشت ۹۷

موج‌نُت‌ها

زمین برای تو آرمیده‌ست

آب‌ها

برای تو از چشمان ابرها

بوسه می‌چینند

تا نُت‌ها

فراز و فرود نگاهت را

بر قله‌ها و آب‌ها

موج‌ها زنند...

۱۴ اردیبهشت ۹۷

نشانی

سلام ای خوب
سلام ای مهر آگین خاطر دیرین.
من اینجایم
در این دیر کهن گیسو شب افشان
در این برف جهان بر سر
در این پرورد - رؤیا گاه
بر آن کیش ستایش - مهر
هنوزم عشق می ورزم...

۱۵ اردیبهشت ۹۷

لرزه‌های دل وطن

از قصه‌های وطن
هیچ‌یک را فرو مگذار.
این ترانه‌های تلخ را
به الفباها بگو / به کلمات بگو
به شعرها بگو / به نت‌ها بگو
به تار و بی‌نی / به عود و ویولن
تا مگر نعره‌های معصومه‌گی‌هایت را
زمین بلرزد و
وطن بیدار شود.

جلادان نقابدار
جلادان دستاربند
سفره و سُمعهات را پوزار می‌کشند.
نعره‌های معصومه‌گی‌هایت را
از فرشته‌گان نشنودم؟
این دل زمین وطن است
که می‌لرزد...

۱۶ اردیبهشت ۹۷

مصاف

از این شب می‌گذری
با خورشیدپاره‌های مادرانی دلیر و بی‌شکست
در مصاف فراعنهی دلار و نفت و ریال
در مصاف فراعنهی جنسیت
نژاد

مذهب
قدرت.

در باغ بی‌برگی جهان

اندیشه‌نگار من
صدای پای توست
با پای‌افزار فصل‌هایی
- حتا با پیراهن عریانی -

در باغ بی‌برگی جهان
زیر گام‌هایت خط می‌کشم
تا پرندگان
راه عشق‌شان را گم نکنند...

موسیقی شب شکاف

آن که دریا را
لوح بلور رؤیاهایت می کند
آن که زمین را
زبان اندیشه های تو می دهد
آن که پرندگان را
بال برفی درختان را
آینه ی چشمان و پرند خیالت می بخشد
باران موسیقی ست؛
بالی
که شب را از هم بشکافد.

۲۲ اردیبهشت ۹۷

با یاد استاد جلیل شهناز

آن پری نغمه که شد ساز و سروش ملکم
کی شود غایب و کی دیده شود پرده ی او؟

اردیبهشت ۹۷

گنجشک نگران

با ارژنگ پر
زیر باران
بر ترکه‌های اضطراب
نگران بر دو جانب زمان.
صدای بال‌های باران
بر تالو بال‌های زیبایی.
این جا
کسی انتظار می‌کشد...

۳۱ اردیبهشت ۹۷

آبشار

پیش آی!
فرامی‌خوانندت
ریشه‌های اعماق و شاخساران آفاق زندگی.
پیش آی!
قدم فرا نه!
از افتادن مهراس!
آبشاران سپیدگیسو
دیرینه‌هایی ست
رؤیاهایت را
بر شانه‌های زمین می‌بارند...

۸ خرداد ۹۷

مرثیه برای فلق و شفق

آن جام طلا نشسته بر افراها
آن سیماب نشسته بر ترمه‌ی مینا
دیری‌ست

طلایه‌های سوگین‌اند:

سوگ آزادی

سوگ برابری

سوگ عدالت

سوگ زندگی

سوگ فرهنگ

سوگ کتاب

سوگ عشق!

دیری‌ست

خوان بامدادان دانایم را
خون سحر است.

دیری‌ست

سماط شامگاهان مینایم را
خون جگر است.

«قوت دانا

همه از خون جگر می‌بینم!»

شکوفه‌های سوگین

اندوه غیاب نیاکان مهربان را بگذار
آبشار اشک مادران واله را بگذار
خالی سفره‌های برکت را بگذار
این جا

گرگ‌ها بر سفره‌ها پوزار می‌کشند
این جا

سوگوار کودکان آزرده‌ایم
و معصومه‌گی‌های فروخته شده.

بشارت‌های کتیبه‌های عتیق را بگذار
فروزنده‌تباران فرهیخته را بگذار
مزارهای لاله‌های بی‌نام فلات سوگین‌ات را بگذار
ترانه‌ی «شقایق» و مزمور «مرز پر گهر» را بگذار
این جا

سیاست‌گاه فراعنه‌ی معمم است
قتل‌گاه مهربانی‌های شیفته و تجاوز شده!

قرار با عشق

آخرین دقیقه
انتهای نگاه نیست.
من از پشت پلک‌هایم رد شده‌ام.

به پس‌کوچه‌های آینده برگرد
به دفترهای باز باران رجوع کن
اسم خیسیم را از نگاهت پاک نکن
قرار ما با عشق...

۲۴ خرداد ۹۷

پرسش‌های دنباله‌دار

قفس کدام پرندیهی
که ابرها هم
سوگوار پرهای بسته‌اند؟

زندانی کدام اندوهی
که شاخساران رگانت
میعاد کوچ پرندگان سوگوار است؟

سخت‌و‌مرغزاری
تا پرندگان
از رگانت دانه می‌چینند؟

۱۴ خرداد ۹۷

قاصدک‌ها در ماه

در انتهای زمین
کومه‌یی بر دریا ساخته‌ام
با پرک‌های قاصدک‌انی
از اوین و بلزن
از قزل حصار و داخائو
از کهریزک و آشویتس
و رد عشق‌های‌شان را
برج سیمین ماه
بر مزارع آب‌ها پاشیده‌ست...

۲۵ خرداد ۹۷

دایره مینا

در کوچه گردی‌های غربت زمین
من از انتهای دریا
دایره‌ی مینای نگاهت را برداشتم.

می‌دانم
می‌دانم
فرصت‌های حضور
همیشه آبی نیستند.

۲۵ خرداد ۹۷

هنوز این جا

دستانم را

حصار آب چک چشمان زمین کردم.

هنوز از دایره های تودرتوی خاطره هایش

این جا

بر ستون آب ها می لرزم...

۲۵ خرداد ۹۷

رد پا

تا آخرین دریچه ی جهان دویده ام؛

تو در نهایت کدام پایانی

که رد پاهایت را

شن ها از ماه می آورند؟

۲۵ خرداد ۹۷

برگرد

به رؤیای چاک چاک آزادی بگو
به چشمانت برگردد.

شادی لاله‌های رنج و ستاره‌گان آزادی‌ات را
فلک‌های قیرین هم
عاشقانه می‌نگرند...

۲۷ خرداد ۹۷

در وصف دختر کی ایستاده روبه روی نوشته ی کتیبه یی
آویخته بر درختی در حاشیه ی جنگل

قرار ما
قلم ساطور و جوهر ساروج نبود؛
و بدینسان
به قرار جنگل آمدم
دنبال نانوشته های گمشده
دنبال اصالت
دنبال کلماتی که از جنگل تا کتابخانه
دزدیده شدند!

— آغاز ویرانه شدن
این چنین بود!

اینک کتابی بی نقاب
کتابی بی دروغ
کتابی بی «دار»
کتابی بی صلیب

کتابی دیگر

کتابی بهتر...

اینک

درخت با انسان سخن می گوید

و من

به اصالت واژه برمی گردم

به فصل نخستین برگ و سپیدیِ بکر...

— آغاز انسان شدن

این چنین بود!

۲۹ خرداد ۹۷

نامه‌یی از ماهک

پشت پنجره نشسته شب تیرکمان کشیده
می‌نویسم نامه‌یی از یک دیار بی‌سپیده:

«خبر بزرگ هر روز: قتل «معصومانه‌ی عشق»
آسمان‌خراش آتش، سوختن پروانه‌ی عشق

یک جهان لهیب جهل و یک جهان فرش جنایت
یک جهان گم شده معنا زیر سایه‌ی سیاست

یک جهان جاه و جنایت در حریم و عرش قدرت
می‌شکنه حرمت انسان زیر قانون شقاوت

گرگ‌های رعشه‌ی فقر بر سماط خالی از نان
روی نقشه‌ی ولایت می‌شکنه غرور انسان

سکه‌ی فریب و اعجاز با لوای دین و مذهب

کشتن سپیده‌ی مهر زیر چکمه‌های این شب

خرمن شقایق است و فرش لاله‌های خون‌بار
عرشه‌ی کشتن ایران روی «دار» صبح تکرار

نه سکندر و نه چنگیز، نه نژاد هون و نازی
نه چنین تباه حرث و نه چنین تباه‌سازی

آیه‌های مرگ چیده خاطرات کودک من
شرح این قصه که خوانده از کتاب ماهک من؟

ماه دلتنگ وطن را چشمه‌ها دارن می‌بینن
رد چند هزار ستاره باید از نگاش بگیرن...؟»

پشت پنجره نشسته شب تیرکمان کشیده
دنبال ستاره‌ها تم در دیار بی‌سپیده

عمریه دلم نشسته پای لحظه‌های عشقت
گندم و ترانه کاشته واسه سبزه‌های عشقت...

راه‌ها؛ معبر تفکر و شعر

راه‌ها چه صبورند!
این همه رد پا برایم نگه داشته‌اند.

راه‌ها چه شکیب‌اند!
این همه صدا برایم آورده‌اند.

راه‌ها چه عاشق‌اند
این همه موسیقی بر شاخه‌ها نشانده‌اند.

در بی‌دلی‌های انتظار کدام راهی
که درختان
در نیایش یادت
موسیقی پایت را هجا می‌کنند
تا من
راه را از صدايت بشناسم؟

برای تو

اگر زخم‌ها و رنج‌هایم گل می‌دهند
آن‌ها را از باغ‌های زندگی آورده‌ام؛
گلی نجیدم
تا زخم‌ها و رنج‌ها
بازتر نشوند.
اینک
یک باغ عشقِ شکفته‌ی سرخ
برای تو...

۱۰ تیر ۹۷

عاشقانه

آشیان دستانت
هرم امن عشق و
بیتوته‌ی رسیدن.
نبودم قراری بر کف روزگاران
مگر پنجره‌های انگشتانی
گشوده بر پره‌های انتظارِ فرود و سلام و بوسه...

۱۶ تیر ۹۷

حسرتا...مادرانه

نفیرِ نی ستانت را
شکوفه‌هایی خبرمان کردند
و ناگهان
دریافتنت را
دیر یافتیم!

برگرد!
نمی‌دانستیم
گل‌های زمین
استعاره‌های توآند
که برایمان می‌باری و
آب می‌شوی و

می‌روی...

۱۶ تیر ۹۷

ناگهان تماشا

همیشه فرصت نیست
تا پرنده و دریا و آفتاب و غروب
در تلاقی پنجره‌یی
دیدارت کنند
رؤیایت بخشند
بگشایندت.

در بیشه‌ی قلبت کمین کن
که زیبایی
طلوع و غروب لنز عشق توست...

۱۸ تیر ۹۷

معصوم نازنین در آینه

از ماه چکیده‌یی به گهواره‌ی عشق
در آینه افتاده دو مه‌پاره‌ی عشق
دو چک‌چک آتش، دو شراره، دو شرر
با زخمه‌یی از لطیف مه‌واره‌ی عشق

۱۹ تیر ۹۷

تو می آیی...

جاده

با تاب و جعد گیسویش

فرش زمرد می گسترده.

زمین

حریر و سبزه می پوشد

سروها به نیایش ایستاده اند

دورها آوایی ست:

تو می آیی...

۲۱ تیر ۹۷

در صغیر تلخ خبرها

زندگی

خمیده در سایه‌ها می‌گریزد،

مرگ

در گذرگاهان قهقهه می‌زند...!

*

در این جا از لب باران نصیم جرعه‌ی مرگ است

در این جا سهم آزادی نصیب بازیِ برگ است

در این جا زندگی هرگز نبَد «آتشگهی دیرنده پا بر جا»

در این جا آدمی در پنجه‌ی دیو و دد فتوا

در این جا دیوها قُدسی و سهم هر فرشته «دار»

در ای جا زندگانی می‌کند گفتارهای مرگ را بیدار!

در این جا سفره‌ها را گرگ‌های فقر، سلطانند

در این جا گندمش، آتش همه در کام شیخانند

در این جا که زمین در زیر پای دیو لرزان است

نفیرِ سینه و سوزِ تنورِ مامِ ایران است!

هنگامه‌ی دیدن دخترک بر سکویی
گیتاری در دستانش
و سگی با دهان باز و چشمان شاد، نشسته به تماشایش

می‌خواند به گوش من یک شب دل‌شیدایی
برخیز و تماشا کن یک بزم دلارایی
حيوان به مقام مهر بنشسته به میدانی
کودک به مقام شوق بر کرده چه غوغایی

۹ مرداد ۹۷

پری غزل

از ساق‌های واژه‌ها که بالا می‌روی
پری ساکت سال‌های مهیب اساطیری
بیدارم می‌کند
و سهم نگاهم
تسخیر غزل‌های توست...

۲۶ مرداد ۹۷

طرح

دیوارها
آینه‌های نقاشی یادت
و نورها
گل‌پوش استعاره‌های تو...

فلات مغموم

پرنده‌ی عشق
همیشه بر لب جوی
- با دشنه‌یی بر گل‌ویش -
و قناری‌های طلوع
به مناجات گل سرخ می‌روند.

اینک
این‌جا
منم و دخترکم
در جغرافیای مغموم و دلتنگ
در فلاتی میراث‌بر دیکتاتورها!...

کودک واکس زن

من از این چشم‌ها می‌ترسم
من از شعرهای این نگاه‌ها می‌ترسم.
فلزهای وجودم را
مغنطیس این نگاه‌ها ربوده‌اند...
من انسان کدام جهانم؟

پرنیان خوابی نه!

روزها
فرصت نو کردن فریاد شده‌ست
وقت بالا شدن از چینه‌ی دیوارِ شبِ سرد سکوت
چه تماشا دارد!

شب مغرورِ کران تا به کران خیمه‌ی «هیس!»
از صدا

پر شده است.

لاله از داس کویر

رد شده است.

وقت پاشیدن فریاد

روی پوست شهر است.

پرنیان خوابیِ ما را چه کسی می‌خواهد؟

کفاف زیبایی

یک وقت
هنگامه‌یی ست
تا گل‌های جهان به هم آمیزند
تا فرشته‌یی
کفاف زیبایی باشد و
یک گل
جغرافیای چهار فصل واژه‌ها...

نشانی تو

زیر مهتاب
من و اسب
به جانب تو می‌آییم
و اسب
نشانی‌ات را
از ماه می‌شناسد...

تو کجایی؟

کجایی؟

چه خالی ست جای تو

میان بازوان این درختان اساطیری

که دست شاخه‌ها

در آب‌ها با ریشه‌هایند

در سماع و سور.

کجایی تو؟

به وقت زردرو حلاج خورشیدم

تو را بر تختگاه چوبی ساحل

قرارم بود.

جهان سوم!

میون من و تو حباب
صدام نمی رسه به تو
شکسته شیشه‌ی نگاه
نگام نمی رسه به تو.

فکر تو یک جنگل یشم
فکرای من باروت من
باور من میلاد تو
باور تو تابوت من.

شهر صداها مون چه دور
جلاد فاصله قریب
دست یکی شدن بعید
پری آزادی غریب!

خانه‌ی دوست

خانه‌ی دوست کجاست؟

– روی یک برگ

لابه‌لای واژه‌های ساده‌ی یک کودک

و کمی بالاتر

از سر پیچ تماشا که بی‌پچی

روی لب‌های تمنا و نگاه‌های سمج.

طرح

در انتظار آمدنت

گل‌ها

به نیایش نورها رفته‌اند...

پیرزنی فقیر با عصا در خیابان

شرم از کدام سوی گریخته
که این سان خمیده
قدم بر دیار بی شرممان مسلط نهاده‌یی؟

رگ‌های غرور را زده‌اند؛
در تیره‌ناکی غمناک وطن
نگاه را مجال دیدن نیست
و نور را مجال طلوع!

«منِ بد»

با یاد دکتر محمد مصدق و پیشگامان راه آزادی

راه دیکتاتور شدن، نابلدم
تُو نگاه دیکتاتور، خیلی بدم

منِ بد، پرستوی عمر زمین
بالِ آزادی زدم، فقط همین!

منِ بد، در سپیده می‌زنم
گولّه‌های شب ولی تو سینه‌ام

منِ بد، یه عشق تنها و غمین
رنجِ یک هزاره با اسمم عجین

قاطی راه تو خون منِ بد
توی خون تو جنون منِ بد

منِ بد، قصه‌ی تو... ایران زمین!
عشقِ یک هزاره با اسمم عجین...

بی بازگشت

تو را با خودم می برم
با رنج هایی که هدیه ام دادی
عشق هایی که عاشقانه فرییم دادند
چشم هایی که برایشان گریستم
دهان هایی که فریبای زندگی را قهقهه زدند
موسیقی بی که از این دنیا هجرتم داد
کتاب هایی که فاتح جهانم کردند
رؤیاهایی که بکر ماندند؛
و این همه را
خیش هیچ دیکتاتوری نتوانست
شخم شان زنند...

۲ شهریور ۹۷

مشق کودک خیابانی بر سنگفرش

مشق‌ها بر کتیبه‌های شهر من

تفسیر عالمی‌ست

تفسیر عالمی‌ست....

مغناطیس کدام حرامیِ ریابوشی

لعل و زمرد کان دیارم را ربود

که مشق‌ها بر کتیبه‌های شهر

خنده‌های مرگ‌اند...

۴ شهریور ۹۷

خواب دیوار برلین ایران

من خواب دیده‌ام
من آن حادثه‌ی بزرگ را خواب دیده‌ام
من ریختن دیوار برلین ایران را خواب دیده‌ام.
چه بسیار
همه عمر
به این دیوار سنگ زده‌ام.

من سنگ‌ها در مشت آزادی را دوست دارم
سنگ‌هایی که مادران و خواهرانم
در سایه‌ی آن
بی صدا گریسته‌اند!

من هنوز
ترانه‌های سنگ‌ها را می‌شنوم
و در خرابه‌های دیوار برلین ایران
بغل بغل کلمه
برای ترانه‌هایم برمی‌دارم...

۱۲ شهریور ۹۷

دست نگهدار!

به خاطر رؤیاهایمان

دست نگهدار!

این زلزله را

از چشمانت بیرون کن

بگذار ای همه معلق

در شناسنامه‌شان بنشینند.

ویرانه‌گی را دست نگهدار

از خاطره‌های این تکرار

برگرد

بگذار از پسِ این همه سال بودن مان

- لا اقل -

یک بار به هم برسیم!

بگذار برای رؤیاهایمان

برادری کنیم.

بگذار از خواهرانه‌های آرزوهایمان

شعرها دلیری کنند

— با آن که می‌دانم، می‌دانم

شعرها

هنوز از آرمان آبادهای قرن‌های بعد می‌آیند

و برای این دنیا

خیلی زودند —

دست نگهدار!

این روزها

برایمان کوچک‌اند

و این شب‌ها

— حتا با پنجره‌های جهانش —

کفاف مان نمی‌دهند

و این چشم‌ها

برایمان تنگ‌اند

و این دهان‌ها

غارهای فکرهای زنجیری‌اند...!

سبد کوچک جهان

من خواب دیده‌ام حوا را
- زمان دارد برمی‌گردد...

از خواب حوا
سیبی برای زمین آوردم
تا آزادی
در سبد جهان جا شود...

۱۴ آبان ۹۷

مردی سکوت را تاراند

بنازم به بزم صدایی
که فریاد زد این ندا را
نفیرش کشد آتش طور
خنازیر منبر سرا را

بنازم به بزم صدایی
که افکند بر شهر حیرت
بساط و سماط شریعت
- نمایشگران ریا را -

۲۴ آذر ۹۷

با زمین و شهرها چه توان کرد؟

زمین
ستاره به آسمان می افشاند
در دلتنگی آسمانی
که ستارگان را
سیاه چاله های تباهی
به کام کشیده اند....!

شهر
کودکان را
به خیابان می افشاند
در تیره ناکی فصلی
که عاشقان زندگی را
سیاه چاله های زندان و تبعید
به کام کشیده اند....!

با زمین و شهرها چه توان کرد؟
هنگام که ستارگان و کودکان را
بر قرص نان و
شرافت انسان و
کرامت آزادی
می افشاند....

شعر را صدا کن!

همیشه شمعی در سایه‌ات
نگاهم می‌کند.
همیشه نور بال‌هایت
نشانه‌ام می‌گیرد.
همیشه رنگ نگاه ساکت
بی‌قرارم می‌کند.

با کدام شمع و نور و نگاه
شعرهایم را صدا کنم
که از همیشه‌هایت
برنگردم...؟

«قاصدک !

هان !

از کجا

از چه خبر آوردی؟»^(۱)

طرف ما

پی سو و روشنای کلبه یی می گردی؟

طرف ما

همه شب، یلدایی ست

و آن چه می جوئی اگر در شب ما

دلکی مانده و رؤیایی و پندار خوش شیدایی.

قاصدک !

گرم رو مهر دل آرایی اگر هست هنوز

خبر آور

که دلم از پس یلدای گلوها و کنف

بس تنگ است...

۳۰ آذر ۹۷

۱ - از شعر «قاصدک»، مهدی اخوان ثالث

یلدا

باید امشب چتر رؤیا بکشم
روی بازی ستاره با ابر.
باید امشب گره مانده به یلدای دلم
رشته رشته وا کنم...

*

اسب‌های سرکش باد
در پی ام می آیند؛
بادها می دانند
وقت پرواز کی است...
من چه بی وزنم!
«بوی هجرت می آید
باید امشب بروم...»

نیایش درخت عور

بی برگ هم که باشی
تازه درختی هستی
کشیده قامت
بانیزه‌ی نگاهت بر کمان کهکشان...

زیباییات را دریغ مدار
که با پاییز ارژنگ و
ترمه‌ی عور زمستانیات هم
الهه‌های شکوهت را نیایش می‌کنی...

بی برگ هم
درخت باش!
ایستاده در نیایش غرور و شکوه...

«همراه شو عزیز»

برای ایران و به پای دارندگان قیام‌هایش

«نه !

سر خاموشی نیست

فصل بیداری را...

خاطرات شهر من

دی به دی

وعده‌ی دیدار تو را می‌پویند...

شهر من!

از پس پشت دمام - خیزش

قامت

آراسته دار

که سحر

از پس‌پشت هزاران تیره‌ناک ناپاک

گذشته‌ست
و گل سرخ
بوی آزادی و عطر گندم
در هوا افشانده‌ست...

بازوان در بازوان دار
متحد باش عزیز
فرصت پیوستن
بانگ بر تارک سیمین دماوند زده‌ست:
همراه شو عزیز
همراه شو عزیز...»

۱۰ دی ۹۷

عبور پرتوهای طلوع از توریِ حصارها

یقین کن که خورشید آن صبح نو
ز آفاق و عصر دگر با تو دیدار داشت.

یقین کن به عهد و

به عشق و

به رازی که میراث‌دار شقایق

به گوش بنفشه

به یلدای تیره‌دمان گفت...

تلاقی دریا و درخت و نگاه

نیمه‌ی پنهانم را اگر در شهرها
اگر در راه‌ها
اگر در خاطره‌ها
اگر بر سنگ مرمر یادبودی نیافتی
سری به آب‌ها بزن...

نیمه‌ی پنهانم را
از کودکان قطره‌ها بپرس
که از شاخه‌هایم بالا می‌روند
و عشق‌های مشترک‌مان را
برایت دست تکان می‌دهند...

شناسا

روزی

مهربانی

انسان را پیدا می کند

و انسان

تیلای یخین و سربی توپ زمین را می شکند
و خود را می شناسد...

۲۲ دی ۹۷

شبگیر شیفته

ای شبگیر زیبا شده از باران ستاره!

دوستت دارم.

واژه هایت را از طُغرای خورشید چیدم

و دیگر

هیچ زمانی

بدون طلوع نخواهم ماند...

۲۵ دی ۹۷

شکفتن

آینه‌یی ست ناگهان
از سفرنامه‌ی درخت و تازیانه‌ی باد.

شکفتن

رویش ناگهان واژه‌یی ست
با نازک‌آرای گل رؤیایی
«که به جان دادمش آب».

۵ بهمن ۹۷

برف‌ها

برف‌ها؛ این رقص‌های روی پاک
پر گشوده دانه‌های قصه‌ناک
در گشودندم به مشق یادها
پنجره در پنجره فریادها...

۷ بهمن ۹۷

بی‌جاه و بی‌رام

اغواگری فسونکار
بی‌جاهی شعرم داد
بی‌آشیا نی شعر.
- شعری

تا به شب نگرود
و خویش
شبانه‌ها را بگسلد.

فسونگری رامش سوز
آتشم داد
با خورشیدش همیشه در نیمروز
تا زمینم
با صولتش
تیرگی نپذیرد.

آی...!
اغواگران فسون‌کار!
به باده‌ها دانایی دهید
به باران
ذکاوت مادرانه
تا مگر زمین را
وزش دانایی باشیم و
ذکاوت باران...

شمایل یاد

بهار می آید
از پرچین پلک‌هایت می‌گذرد.
آنک

خاطرات امروزت
کودکان بالغ فردایند.

پچ‌پچ یادهایت را می‌شنوم
– ترنم‌هایی همراه و دوشادوش
شیشه‌ی چشمانم را دست می‌کشند –

بهار می آید
زننده از آن‌سان
که با ما تماشاگران ساکت
در سکوتی پرصداتر از بلندترین فریاد
سخن گوید.

سینه - ریز رؤیاهایت
در افق‌های روبه‌رو می‌درخشند.
گردنبند خاطراتت را بیاویز
آلبوم عشق‌های زمینی را ورق بزن
رنج شکفتن را به یاد آر
و از لایه‌های ابرهای بهار
طنین دورترین ستارگان یاد را بشنو...!
قرار ما
در شیب شنگرف شمایل شاد بهار...

مثلث معاصر

همیشه مشروطیتی در می‌زند
همیشه جنگلی به سوی نور می‌رود
همیشه مصدقی روبه‌روست...

همیشه گردباد چهار فصل
همیشه بارش حضوری
به پنجره‌ات می‌کشانند
تا کدام «آری» را سلام باشی و
کدام «نه» را بدرود!

۱۳ اسفند ۹۷

دکتر محمد مصدق

الفباهای نامت
در مزارع کلمات ریشه کرده‌اند
و زمانه‌ها
برابر یادنام شاخسارانت
کلاه برمی‌دارند...

۱۵ اسفند ۹۷

دو یار قدیمی

در آمد و رفت سال این کهنه - رواق
بر ترمه‌ی مینایی این آینه - طاق
«نوروز» نشانده تخت فیروز «بهار»
دو یار قدیمی، دو نگار و دو چراغ

از دولت این دو ماه - رخسار نگار
با فاخته گان و با نواچنگ هزار
چشم دار که صبح بخت فیروز رسد
با میمنت بهار و دادار سحر

شعر سال ۱۳۹۸

سعید عبداللہی

(س.ع. نسیم)

دو برنای دل

(دو سالخورده همزاد)

دو همراه گردشگری زمین

دو شوق و دو رنج و دو مشق جبین

دو رؤیا، دو همزاده‌ی مهر گل

دو یار بهاران، دو برنای دل

۲ فروردین ۱۳۹۸

اینک باران هزاره‌های بغض

(روزهای سیل در ایران)

اگر چراغ دانایی بهار
در ظلام جهل خزان
غریبه نبود...

اگر آزادی
اتم‌سفر ناموس حیات بود...

اگر هنگامه‌یی که تاتار
اگر زهر خنده‌یی که هیتلر
اگر فتواهایی که خمینی
با چراغ
به کشتن زمینش آوردند،
زمین سکوت نمی‌کرد...

اگر پوزار فقر
سفره‌ی نجابت برکت و کرامت انسان را نمی‌درید...
اگر سیاست
عصمت تمنای صدا و نگاه را می‌شنید...
اگر سریر قدرت
موریانه‌های ابتذال را حس می‌کرد،
شبانہ - روزان زمین
کاروان صفیر جنایت نبود
و باران
هزاره‌های بغض را نمی‌بارید...
و چراغ دانایی
غریبه‌ی زمین نبود...
و سیلاب
مجال شقاوت نیستی را
فرصت نمی‌شمرد...

ارکستر

از کوهسار سال‌ها پریدن
از سنگلاخ‌های غیاب
با عیدها بر شانه و
کاگل نوروژها برایت...

دوست داشتنت
هنوز
رقص سایه‌های ابر و علف‌ها و باد
و مضراب‌های سنگلاخ غیاب و کوهسار یاد...

هنوز دوست دارم
با شکوه تنهاییِ قله‌ها
و سمفونی سکوت
در ارکستر گلوی عشق...

زمزمه با ساقی داد

این چیست که آشوبگر چامه‌ی چنگ است؟
- پردیس سخن، زمزمه‌ی لاله و سنگ است

آشوب بهاران همه از واله‌ی یاد است
آغوش زمین، زمزمه‌ی یاد و چکاد است
از داغ تنور سینه‌ی کیست که ایران
هر کو نگری، زمزمه با ساقی داد است...

مام مهر آیینِ دلِ خونین

(روزهای سیل در ایران)

خبرها از در و دیوار می‌بارند
خبرهایی که کوتاه‌بال، نه
پروار از آوارند
خبرها از پی هم سیل‌وار و رعشه‌کارند!

خبر

این روزها

ویرانه‌گاه و دیوسار است!

تمام قاصدک‌ها

راه گم کرده؛

پریشان‌بال‌هاشان

هماوردان تیزِ خنجرِ توفانِ مرگِ آجین

و آواشان

دمادم گستران و یادگردان حزین...

چه پیشا بود خواهد

این فلات دیرزی و این دیار «بوی جوی مولیان» را؟

چه با ما گفت خواهد

مام مهر آیین دل خونین

در حصار دیوسار سیل و ویران پویه ی چنگیز کار شیخ مرگ آیین؟

هست امیدی اگر

در وصال شهر یاران است و

عشق مهربانان دیار...

۱۲ فروردین ۹۸

آدرس

مستقیم برو!

«هیچ کس با هیچ کس سخن نمی گوید». از پیچ گذرها نهراس! در سوی ناگهان شان کتابخانه یی نیست که آگاه شدند، گرگ هراس به جانت افکند؛ که هزینه ی یک روز آرایش در ایران از فروش یک سال کتاب بیشتر است!

مستقیم برو! گوشت را به مویه ها ببند. از تمناها بگذر، نگاهی کن و نشنو. کودک نگاهت را بی تفاوت همه جا بدوان. بگذار مغزت در بازی دوار بی نقطه از من تا من گردش کند!

مستقیم برو! از میهن سخن نگو. نشان قدیسان مهمیزبند را نبین، پرس، نگو، نخوان، نویس. از این ها بگذر که تکثیر آگاهی ات، گرگ هراس به جانت نیفکند.

بگذار مغزت در بازی دوار بی نقطه

از من تا من گردش کند!

مستقیم برو! سر به زیر. دانش و آگاهی‌ات را با سنگ و چوب و برگ
قسمت کن و در گاه گاه تفنن، با شعری و قصه‌یی و لمحات سکرآور
خلوت گزین؛ با انسانی برای آزادی، نه!

بگذار مغزت در بازی دوار بی نقطه

از من تا من گردش کند؛

که سلطه گر، گندم عمرت را درو کند و چوبه‌ی «دار» و عمارت زندان
و اسید زیبایی کش و بانک ارتشا و هیمنه‌ی خون پاله‌اش را پاس دارد و
خرمن کند...!

مستقیم برو! آغوش مخملین جان را گرم گاه عمر آرام باش. بگذار
سلطه گر بدکیش در کار جزیره جزیره‌های تبعیدی و جداسری ما سم
بکوبد...

مستقیم برو! «بصیرت و عشق و همبستگی و آزادی و برابری» را با هم در
جانت نیامیز که انسان بودند را سلطه گر بدکیش بر نمی‌تابد...

مستقیم به جزیره‌ی قهقهه‌های سلطه گر تبعید کار و جداسر بر که ساز برو
که آغوش مخملین میهن، گرم گاه عمر قدیسان و گزمگان امنیت بماند...

مستقیم برو!

«هیچ کس با هیچ کس سخن نمی‌گوید». سیاست، سه‌طلاقه است. از
پیچ‌گذرها نه‌راس! در سوی ناگهان‌شان کتابخانه‌یی و دستان همبسته‌ای
برای آزادی نیست که آگاه شدند، گرگ هراس به جانت افکند؛ که
هزینه‌ی یک روز آرایش در ایران، از فروش یک سال کتاب بیشتر است
تا آغوش مخملین میهن، گرم‌گاه عمر قدیسان و قهقهه‌ی گزمگان امنیت
بماند...

در پشت سر
اگر تهر می‌همه‌ی سوزان یادی دیرین
مانده به‌جای؛
در پیش رو
اگر تلهیب فروزان آزادی
چشمانت را
- لا اقل -
آینه می‌افکند
آغوش مخملین عمرت را
گرم‌گاه ستوران ابلیس قدیس نخواه...!

توی رؤیای کدوم رنگین کمونی؟

شیو از فاصله وردار
نگا کن هزارتا خورشید
روی قله‌ی چشائن
زل زده به صبح امید.

تو چقدر شبیه رؤیاهام می‌مونی
توی رؤیای کدوم رنگین کمونی؟

۱۶ اردیبهشت ۹۸

حسرتی

(تماشای کتاب فارسی دبستان و شعر «باز باران»)

ندانستم که آن جادوی زیبایی
در آن آینه‌های پاک رؤیایی
همان دم بود با جانم
که می‌خواندم ورق‌های نگارینش
و هر سو می‌دویدم
با بهانه
بی‌بهانه
با ترنم — نغمه‌های شادی‌آگینش!

۲۴ اردیبهشت ۹۸

برای دو یار گرامی: دکتر «ش.» و «ر.»

از دوردست جهان
با فلق‌ها و شفق‌ها
در گردش گردباد میهن بر نصف‌النهار آزادی
به هم می‌رسیم...

در داغ‌بادهای فصل خاکستر
— و شحنه‌پای دیرزی —
با دلیری ستاره می‌آید
با رسم‌های باران
کنار سرشک شوق لاله...

۱۰ خرداد ۹۸

جواب واژه‌ها

گلابتون واپسین صبحگاهی‌ام
نشانده زورق خیال من
در انتهای مینوی صراحی نگاه تو.

در این خیالم از چه رو
در این پگاه
بر عاج‌های ابرها و موکب ستاره‌ها
چگونه جستم از خراب و خون و خواب قرن‌ها؟

– جواب عشق چیست؟
– در این خراب و خون و خواب قرن‌ها
به حرمت صراحی نگاه تو
تمام واژه‌ها سکوت کرده‌اند...

نشانی

از مادران شهر پیرس
سرو سہی قد معشوق شهر کجاست.
از مادران شهر پیرس
باران کجا ترنم بذر حماسه کاشت؟
از مادران شهر پیرس
پیک غزل
کجا لب دیوان بوسه را
تقدیم لاله‌های عاشق این خاک کرده است؟

من هر کجا نشانه‌ی اقلیم عشق را
در سالیان گردباد
گم کرده‌ام
از مادران شهر نشانی گرفته‌ام...

چیستیِ آدمی

آدمی

شعری ست ناسروده

مفهومی نیافته

و ستاره‌یی در تلاقی آسمان و دریا

که وصالش

ابدیتی ست ناکرانمند...

آدمی

توأمان پادرجاییِ خاک و گریز زمان

اعجاب آتش و عطش

تا مگر ناجیِ بی‌کلام

موسیقوار بگذردش

با نسیمی اندکک گوارا...

رویش از سنگ

باروت را دوست دارم
باروت را برای انفجار سنگ‌ها دوست دارم
که راه و جاده‌یی را
به ملاقات گل سرخ
بگشاید...

۱۶ تیر ۹۸

معراج فقر و نماز تبر!

پیش از نوشتن غزلی تازه
غوغا و نعره‌های خبرها بین
از گوشه و کنار غزل یک‌دم
رجمی ز داس‌ها و تبرها بین
از واژه‌ها نخواه دگر شعری
بر «دار» زندگی، چه سرها بین
معنای عشق کجاست؟ نمی‌دانم!
هی‌های او در اشک نظرها بین...
ایران به چیست زنده دگر؟ دانی؟
معراج فقر، مکنت شیخ، نماز تبرها بین...!

۲۸ تیر ۹۸

رد پای دلتنگی

(برای کودکان کار)

در خزان آباد شهر مرگ ریز

نیزه‌های خبرها

به تطاول کود کانه‌هایت می‌آیند!

– کود کانه‌های سرقت شده

شادی‌های سنگ کوب شده

رؤیاهای غارت شده

آرزوهای حسرت شده –

و آنک

طرح خنده‌یی عبث

که دلتنگی

رد پایش را در چشمان تو می‌پوید...

در سوگِ نجابتِ شعر

(هنگامه‌ی بغض کشته شدن لورکا)

کتابِ مرگِ لورکا*

اندوه‌باریِ سترگِ زمین است

زاریِ نجابت

سوگواریِ ابدیِ سرو

گیسوافشانیِ بید در هق‌هقِ باد

زنجموره‌ی ماه بر مهتابیِ صخره

سکوتِ سوگینِ عشق در نم‌نمِ تاریکِ باران

و شرمِ آفرینش

از بذرپاشیِ دانه‌ی انسان!

۲ مرداد ۹۸

(*) فدریکو گارسیا لورکا شاعر اسپانیایی

بوسه‌های نور و درخت

اینک

این جا منم و

گهواره‌ی زمین

رگ‌های رویش

خوشه‌های خون درخت

و ققنوس مینا

بر آشیانه‌ی زمرد...

۳۱ تیر ۹۸

طرح

دهقان آفتاب

بر دشت برف

دانه‌های زر می‌پاشد.

۲ مرداد ۹۸

«هنر عشق ورزیدن»*

ز ره یاد و می پوشم تُو کمون کشیدن عشق
خلعت یاد تو یعنی «هنر ورزیدن عشق»

تو و انشای ستاره روی برگ قرن یلدا
عمری دنبال سپیده من و این انیس مینا

نامه هایت می رسن با سخن و وساطت ماه
پنجره ها رو به تو باز... با رخ و کرامت ماه

زِ رهم هنوز سپیده س تُو کمون کشیدن عشق
خلعت آزادی یعنی «هنر ورزیدن عشق»...

(*) «هنر عشق ورزیدن» عنوان کتابی از اریک فروم

پرسش

این شب فاصله اگر مانده و پیر می شود
چاوش صبح کیست کاو بانگ دلیر می شود؟

محتسب و فقیه شهر رسم قناره کرده اند
لاله‌ی شبگرد غزل خون صفیر می شود

داد زدم به گوش باد: چیست به های و هوی تو؟
گفت که چاه این شغاد، دام شهیر می شود!

مشق سپیده می سرود بر لب رود، ماهکی
عشق شنید و گفت: «کی، این شب قیر می شود؟»

عمر زمین به آه رفت تا برسد به ماه تو
رخش کدام طالعی نای نفیر می شود؟»

ماه چکید و رود رفت... ژاله‌ی عشق، غنچه بست:
پاسخ کیست ناجی خاک اسیر می شود؟

تمنای بارش

عاشق که می شوم
به کود کانه هایم می روم.
مگر ابرهای چشمانت را
کودکی هایم مجاب کنند...

۱۲ شهریور ۹۸

مرا ببر...

مرا ببر!
مرا ببر از این خمود کینه کیش قرن ها
از این سترگ رنج ها!
مرا ببر از این همیشه خون
به مردمک نشسته دیر پای!

مرا از این سرشته ریشه ها به کام های خویش
مرا ببر از این زمین دل سرشته ریش ریش!

مرا نبود آن نسیم مهرورز
مرا نبود آن نوای نرم بال آزادی
مرا نبود آن ترانه سار شاخسار اشک بوس!

۲۳ شهریور ۹۸

چنین گفت آزادی!

«آسمان نگاهت را

کدام مشبکِ قیرین

قاب گرفته است؟

رشته‌های سربین را

کدام بال‌هایی می‌گسلند؟»

– چنین گفت پرنده!

«نحوای کدام عشق

بال‌هایت را مجاب می‌کند؟

و کدام رؤیا

دلیری پروازت را؟»

– چنین گفت آزادی!

شکوه نجیبانه‌ی پاییز

شعر آغاز را
برگ‌ها آوردند
— از نجابت‌ریز غوغای درخت.

این چه ناتکرار سبز و زردهاست
که همیشه یاد تو
دست بردن در گوشوار درخت را
شکوه سکوت می‌بخشد؟

نشاط نجیب کدام شکوفه را
ابریشم رگان کدام برگ را
ستاره‌ی قطبی کدام عشق را
به پاییزانه‌هایت ودیعه کردی
که درختان
سمفونی غوغای جهان را
سر قرار مهرانه‌هایت
فرش می‌کنند؟

شعر آغاز
همیشه

نجیبانه‌های غوغای تو بود...

پاییزانه

پاییزانه‌های مهر
با رنگستان رؤیاپردازی‌اش
عاریت عارفانه‌های آدمی‌ست.

رنگ‌دانه‌های پاییز
بر گلوی آدمی می‌پیچند
سر راه زمان
آلاچیق می‌زنند
تا بنشینی و
پرند خیال بچینی...

بی‌رؤیا
به پاییز نمی‌رسی.
بی‌رؤیا
سفرنامه‌ی برگ را نمی‌خوانی.
بی‌رؤیا بودن
گورزادی عقیم را
همه عمر آب و نان دادن...!

مشق فقر بر تخته سیاه

این تخته‌ها
پس کوچه‌های شهر مرا
مشق می‌کنند؛
پس کوچه‌های قلب مرا
یک سری بزن...!

۲ مهر ۹۸

زنان به زندگی برگشته‌اند

«زنان در نبردند
هنوز به زندگی برگشته‌اند.

خالکوبیِ مشق هزاره‌ها را
از تنم بردار!
برگرد از سکوت
مرا دوباره بنویس
مهیای دیگرم کن!
زنان در نبردند».

— چنین گفت زندگی ...

۸ مهر ۹۸

مادران

از ساق‌های مرتفع باران
فرا رفتم.
از بازوان بلند باران
فرا رفتم.
از سروهای کشیده‌ی باران...
فرا رفتم.

بر شانه‌های باران
به مردمکان مادران رسیدم
و بازوان سروهای باران
قصیده‌ی چشمان مادران را
هدیتی به زمین می‌بخشید...

جهان جوان

در ستیغ یلداییِ بدسگال
به سوز عشق خواندی ام
با نوری که
فکرهایت را می شست
و جهان دیرین
جوان می شد...

۲۹ مهر ۹۸

زمین را صدا کن!

از بام خانه تا به ثریا دویده ایم
نقشی از آن وعید و صلاها ندیده ایم
تا عشق و مهر انقلاب صدا کرد در زمین
اینک به مهر شورش و خیزش رسیده ایم...

۱۴ آبان ۹۸

هدیت پاییز

همیشه رؤیاهای بهاری ات
برگ هایم را می تکاند.

به پایت عور می شوم و فرش می کنم
برگ دانه های شولای شکوهم را.

اینک
هدیه ی انتظار پاییز هایم...

۲۱ آبان ۹۸

پاییزهای آوای دوست

ترمه ی پاییز بود و نغمه انگیزی رنگ
خم شدم با شاخه ها بر آب
برگ ها افشاندم از غوغای یادت.

برگ ها بر آب می بردند یادت را و
آب ها در گوشه ی «بیداد»
می خوانند هنوز:

از کجا می آید این آوای دوست؟

۲۴ آبان ۹۸

چیست عشق به آزادی؟

از خاطرات زنده‌بگوری برگرد
افسون دیو شکست
نعره‌ی بیداری.

یادم رسید
در زمهریر برزخ سال‌ها
گفتی:
روزی که این طلسم شکست
می‌رسیم به هم، آری!

حالا
نه من منم
نه تویی تو
همه ماییم؛
اعجاب خشم عمومی را
در تندران شتابان لحظه‌ها به تماشا مییم.

کرباس فصل تیره‌ناک خدایگان ننگ

شولای مندرس شیخ روی و رنگ
تنها به روز و شبی
تارش ز هم دریده شد و پود آن گسست!

دیدى که ریشه‌های عشق به آزادی
در این فلات گربه‌نشان
تا دامن و عمیق دیارش دویده است؟

من در عجب
که چیست قدرت آزادی
وقتی که توفش ژرف و غریو ریشه‌اش
بنیاد این ثبوت یلدا را
بر خاک‌ها فکند
بر بادها سپرد!

ایران!
از خاطرات سال‌های زنده‌بگوری برگرد
افسون دیو شکست
نعره‌ی بیداری...

هنوز...

زخم‌هایی هنوز بازند
رنج‌هایی هنوز پروارند
سکوت‌هایی هنوز دنبال معنایند
دلیل‌هایی هنوز بی‌حیالند!

آذر ۹۸

سماط و بساط

سماط شیخ دون‌پرور بساط سفله‌اندیشی‌ست
مپرس از بوالعجب دوری که روی و رنگ را پیشی‌ست

آذر ۹۸

فهم ناگزیر شاعر

تو رؤیاشکسته‌یی و آتش گرفته
پیچیده در کرباس فصل بدکیش اندوه پرور؛
من باید بفهمم...

تو خالیِ سفره را نگاه می‌گردانی
تو گاریِ تمنا را در چهارراه‌های شرم می‌رانی؛
من باید بفهمم...

تو از «دار» پریدی
تو از رایج قتل کلمه می‌آیی؛
من باید بفهمم...

تو از جهل خوشبخت آدم
در آیین قداس سنگسار حوا می‌آیی؛

من باید می فهمیدم...

تو را در انتهای دیوار چین دیدم
با گلوله‌یی در سینه‌ات از داغ جنگ‌های صلیبی؛
من باید می فهمیدم...

شعر

ناگزیرم کرد
در جرقه‌ی همه‌ی انفجارهای زمان
تو را بفهمم...

۴ آذر ۹۸

واژه‌های نیک

با واژه‌های نیک بیندیش
با کلمات فاخر
با زبانی که استغنای روح بخشد.

مگر واژه‌های نیک
با آینه‌ها آشتی‌ات دهند
تا نخستین شوق میلادی نو را
از ژرفایشان باز آیی....

با واژه‌های نیک تخیل کن
بگذار شعرانه‌هایت
باورت کنند
آن‌گونه مادرانه
— که تندر شکنانند
که آبخاران‌اند
که آفتابکاران‌اند... —

با واژه‌های نیک زاده شو
تا استغنای معنایت را
فاخرانه
زبان بگشایند...

یلدایی‌ها

آفتاب و ماه در یلدا یکی
روز وصل و فُرقت شب‌ها یکی
آفتاب و ماه در یلدا تویی
آینه در آینه پیدا تویی

یاد من باشد که تا یلدا رسد
پرده‌های خاطره‌ها وا کنم
مشق عشقت را چو ماه و آفتاب
قصه و افسانه‌ی یلدا کنم

۲۸ آذر ۹۸

برگرد...!

وقتی نیمکت‌ها نعره می‌زدند
من از پریده‌رنگی باران فهمیدم
جای تو خالی‌ست!

تو را به عصمت باران
از این غیاب برگرد...

۸ دی ۹۸

فاجعه

در این سور
در این فتح
در غربت رنگین کمان «برکت و امید و عشق»
فقر را دیدم
گردن‌فراز
با چکمه‌های مرصع!
تباهی را دیدم
مغرور
با تاجی از عقیق و نقره!
انحطاط را دیدم
سر مست
با شولای زرباف و عصای مطلا!

این جا
دیری ست

تکرار فاجعه
تکرار نیست؛
آشفشان باز زخمی ست
با دهان مکرر
در گوش شهر زمهریر!

این جا
دیری ست
یلدای دستارپیچ
بر بوم فاجعه تکرار می کند:
— تا سال بعد
بر طرح یخ زده ی دل خاموش تان درود!

کارت دعوت

شعر راستینم
هدیتی می جوید.

عشق‌های جهان را گرد آورید
شکوه آدمیزادی‌تان را یاد آورید
آرزوهای زیبای‌تان را به من دهید
رنج‌هایی را که شکست دادید
نگاه‌هایی را که تمنا کردید
این‌همه را به شعرهایم یاد دهید.

بوسه‌هایی را که به گل‌ها بخشیدید
ایثارهایی را که به عشق دادید
به ترانه‌هایم یاد دهید.

آهی را که پشت میله‌ها با آزادی قسمت کردید

خونی را که تن پوش آزادی کردید
عشقی را که به خاطرش تبعید شدید
حرمتی را که به خاطرش آونگ جرثقال و چوب و کنف شدید
اندیشه‌یی را که به خاطرش شکنجه شدید
صلابت و وقاری را که به خاطرش سکوت کردید؛
این خیل شکوه‌تان را
به چشمان و اندیشه‌ی کتاب‌هایم دهید.

لبخندی را که برای تبسم مادران گرد آوردید
غروری را که برای رهایی زنان.
دانشی را که با آن از قله‌ی معناهای بزرگ پریدید
انسان‌هایی را که از شاهراه قلب‌تان گذشتند
و درختانی که از اشک‌هایتان رویدند؛
این همه را به ضیافت واژه‌هایم بیاورید.

دیری‌ست
شعر راستینم
هدیتی می‌جوید...

قدرت واژگان

رؤیای باد را
در کدام کتاب وزیده‌یی
که توفان کلمات
گریبانم را حلقه زده‌ست؟

تا شعرهای اسیر
واژگان عاصی وشت را خواب ببینند
با رؤیای زمین چه خواهی کرد؟

۳۰ دی ۹۸

شکست حصار

از نیستی به حصار آمدن
از حصار
به زندان پای نهادن
کوبه‌ی رنجی بود که آفرینش
ناقوسم داد
و من
از سندان رنج برخاستم
که این گونه حصارها در برم می‌شکنند!

۳ بهمن ۹۸

وقار برف

برگرد

فصل‌ها

برای تو زیبا می‌شوند؛

برای من

که جای پای برفی‌ات

صدایم می‌کند.

وقار زیبایی

همیشه این نزدیکی بود

هنگام که با تو می‌گذشتم

بر زمینه‌ی شکوهی سپید

با استواری قدم‌ها مان

بر نیم‌رخ وقار فصل‌ها...

شناسنامه‌ی مقتول

مقتول گرده‌ی نانم
در بازار حراج آدمیت
وقتی تفکر نفت
آیه‌های رسالت می‌نویسد!

مقتول چرک زمینم
وقتی تومان و دلار
رفیق دستاربندی‌ست
در خمر همیشه با ابلیس!

شناسنامه‌ام را دوباره بنویس!

۶ بهمن ۹۸

با دست پر ز گل که سوی باغ می‌روی
فکری به حال خجالت این باغبان بکن!

۷ بهمن ۹۸

تمرین رهایی

با تو
عاشقی را مشق نوشتن
- هنوز -
تمرین های دفتر زندگی ست:
با الفباهایی که
پرندگان خیالت
کلمه می سازند
با استعاره هایی که
شوق رؤیاهایت
معنا می آفرینند
با نُت هایی که
بی دلی های وصال
موسیقی زمین را می نویسند
و غفلت پاک
ناگهانِ حضورت...

تنها مشق های عشقت
و وفاداری ام به الفباها و استعاره ها و نُت های
تمرین های رهایی اند...

سفر ممنوع

از اعتماد به آینه دل کندم
وقتی نیمه‌ی کنده شده‌ام را در آن یافتم!
از هر آینه‌یی می‌گذرم
دندان‌هایی بر تنم خنج می‌کشند!

بر افسانه‌ها و خواب‌هایم
سفر به شهر آینه
ممنوع!

۱۵ بهمن ۹۸

نی‌آب

بشنو از این نی‌آب‌ها
این چکاوک بامدادان سمج
با نِت موسیقی جویبارها...

۸ بهمن ۹۸

مغناطیس

خستگی ناپذیری ات
کوشایی ات
امیدواری ات
تکاپویت
تبسم آرامشت
همیشه صدایم می کنند:
«آزادی» همین نزدیکی ست
و مغناطیشش
ما را رها نمی کند...

۱۶ بهمن ۹۸

آواز و رقص کودکان با سازهای چوبی

قربان شورش رؤیا و آرزو
کز شوق و ذوق دست تو فریاد می شود.
ای کاش سازهای جهان
آرزوی تو را یاد آورند و
زخمه های بوسه بر لب و دستت زنند و ببینند
با عاشقانه های کودکی
چگونه عاطفه آزاد می شود...

۱۷ بهمن ۹۸

بر تصویر کودک آفریقایی

حتی الفباها بر مقوایی کافی ست
تلنگری بر خواب انسان باشد
هنگام که رخساره‌ی دل‌بند
نجات عشق را
فراخوان می‌دهد...

۳ اسفند ۹۸

پله‌های دانستن

چندان که رسیدنت را
دانش بهار و عشق خواسته‌یی،
پله پله
تا تو و بهار
چقدر دیگر باید بدانم؟

۲۲ اسفند ۹۸

پرندہ‌ی رھایی

رؤیاہای آدمی
در تمنای بال‌های من‌اند.
آرزوهای آدمی
پروازم را
شعر رھایی و ترانہ‌ی عاشقانہ‌اند.
آسمان من
افسانہ‌های آدمی و
دل‌تنگی و غرورش را
بیکرانہ‌ی سپہر...

من
غفلت پاک بی‌رؤیا
بارقہ‌ی لطیف بی‌آرزو
آشیانم بر باد و
کومہ‌ی چوبینم

بر ارتفاع عظیم موریانه‌ها!

نام من

پرنده‌ی رهایی‌ست

آدمی را که

گم کرده بال‌های رؤیا و

پرواز آرزو و

آسمانش را...!

۸ اسفند ۹۸

پیشواز بهار

بادِ ایام

که در نیلِ ردِاپوش سپهر

شادمرغان شکوفه

بر جلوخان نگاهت

پر بریزند...

۲۲ اسفند ۹۸

روزی برسد...

روزی برسد برای ما نیز چنین
رقصی ز عبور از این چنین شام غمین

روزی برسد که رقص، غوغا فکند
در جشن شکست این شب خون آجین

روزی برسد که رقص، زیبا کندت
ایران تو گر شود رها، شوق آگین

روزی برسد که مام ایران بوسد
رقص آور ارژنگ کمان رنگین

تویی امید سپید

در انتهای فصل سپید
تویی تویی خجسته‌ی عید

در انتهای سرد سکوت
تو باشی ام غریو و نبید

صدا، صدای آمدنت
ز رقص یاس و نرگس و بید

زمین به انتظار تو گشت
بمان و باش امید سپید...

گفت و گو با راز زیبایی

گوش کن!

این جا

زیر این رنگین کمان بال و پره‌ای لطیف من و تو
بس حصار و سیم و خار!

گوش دار!

شوق پرواز من و تو

رمز زیبایی بال و پر ماست.

رسم پرواز فقط

راز ماندن بود ما را.

تو فقط

عشق پرواز به خاطر بسپار...

۲۸ اسفند ۹۸

آی...!

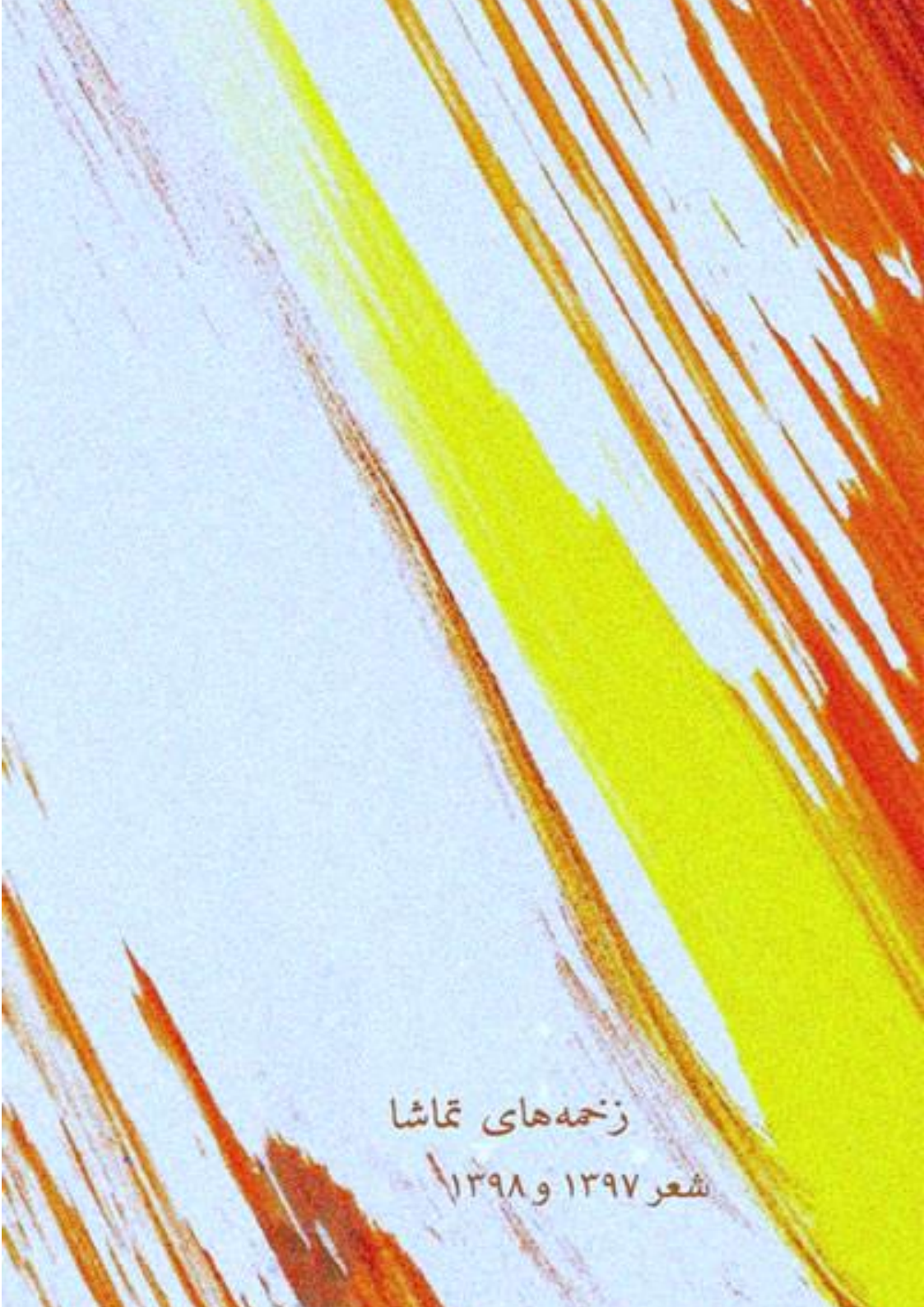
هوار دف

ز سنگ و برگ برخیزد

اگر یادت رسد فریاد

ز شوق صبح آزادی...

۲۹ اسفند ۱۳۹۸



زخمه‌های تماشا

شعر ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸